

گاهی به گوشمان میخورد که: «باید برای اصلاح جامعه، کار فرهنگی کرد.» چقدر ظاهر این جمله قشنگ است!! ولی یعنی چه؟ یعنی باید از اعمال ظاهریه دست برداریم؟! اگر منظورشان این است، جواب ما را بدهند که این همه آیات و روایات در باب امر به معروف و نهی از منکر، مربوط به ظاهر است یا مربوط به باطن است؟ امر به معروف و نهی از منکر از اهم واجبات در اسلام است. این مربوط به ظاهر است یا باطن؟ اینجا میتوانی ما را دور بزنی؟ اینها از اهم واجبات است و جزو اعمال ظاهریه است.

تنها راه اصلاح خود و جامعه، اصلاح ظاهر است

اصلاح جامعه از اینجاست. ما در فرهنگ اسلام این را داریم و حتی بُعد معرفتی هم همین است، که من فرمایشات استادم (رضوان الله تعالی علیه) را خواندم و حتی ایشان فرمودند: سیر معرفتی آن هم به این است. آن کسی که میخواهد سیر باطنی بکند، تا اینها نباشد، نمیتواند سیر کند. چه رسد بخواهیم جامعه را از نظر ظاهر اصلاح بکنیم، که اساساً به ظاهر بستگی دارد. راهی جز این نیست. از همین راه باید وارد شد. امر به معروف و نهی از منکر همه مربوط به ظواهر شریعت است. اینکه ما حتی جرأت نمیکنیم لساناً هم چیزی بگوییم، یک بحث دیگری است.

شانه خالی کردن مسئولین برای چیست؟

حالا یک راه حمل به صحت آن این است که بگوییم عدم معرفت به فرهنگ اسلام است، لذاست که از این حرفها زده میشود. ولی اگر با یک دید عرفی بخواهیم این حرفها را بررسی کنیم، و ریشه‌یابی بکنیم، ببینیم از دهان چه کسانی در میآید؟ می‌بینیم از دهان افرادی در میآید که مسئولیت دارند عملاً جامعه را اصلاح بکنند. با اینکه مسئولیت دارد که عملاً جامعه را اصلاح بکند، توپ را در زمین دیگری میاندازد. میگوید: این کار فرهنگی لازم دارد. برویم جلوتر سر از کجا در میآورد؟ چرا شانه خالی میکند؟ هر کس میخواهد باشد، من به شخص کار ندارم. هر کس مسئولیت دارد که جامعه را عملاً اصلاح کند و این را بگوید که «کار، فرهنگی است.» و از عهده خودش خارج بکند، اگر با یک دید عرفی نگاه بکنیم شاید سر از این در بیاورد که شاید یک سری اهداف شیطانی دارد و میخواهد آن کسانی که مثلاً لایبالی هستند از او روگردان نشوند و یک جاهایی که - مثلاً فرض کنید در تأیید او - احتیاج به آنها هست، از آنها بهره بگیرد. آدم اگر بخواهد عمیق روی اینها فکر بکند، به اینجا میرسد و الا این حرفها قابل انکار نیست که اصلاح جامعه، از ظاهر شروع میشود. آقا! شرعاً وظیفه‌تان این است.

تا سر به سنگ لحد بخورد، باید این آداب ظاهری حفظ بشود

در نتیجه میخواستیم این را عرض کنم که در باب تربیت - چه فرد و چه جامعه - باید از ظاهر شروع بشود. نقطه شروع از آنجاست. مؤدب شدن به آداب انسانی و آداب الهی، از اینجاست. این است که روی باطن اثر میگذارد. وقتی هم که اثر گذاشت دستت را روی هم نگذار! بدان که این زائل میشود. تا سر به سنگ لحد بخورد، باید این آداب ظاهری در جامعه حفظ بشود و الا جامعه رو به فساد خواهد رفت.

راه عملی مقدم بر کار فرهنگی است، بلکه زمینه ساز است

لذا مهم همان مطلب گذشته، یعنی مسئله شعور و عمل است. نمیگوییم کار فرهنگی نه! کار فرهنگی باید باشد ولی درجای خودش. و اینکه کار فرهنگی موجب نمیشود که ما از راه عملی بی‌نیاز بشویم. راه فرهنگی رفتن ما را بی‌نیاز نمیکند از راه عملی؛ بلکه راه عملی مقدم است بر آن راه بلکه برای اینکه کار فرهنگی مؤثر واقع بشود، این راه زمینه‌ساز است.

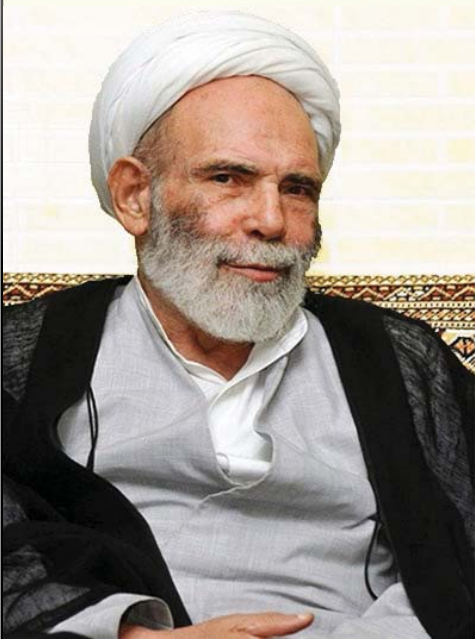
اللهم صل علی محمد و آل محمد ...

- [۱]. وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۱۵۴
- [۲]. غررالحکم، ص ۲۴۷
- [۳]. غررالحکم، ص ۴۷۹
- [۴]. غررالحکم، ص ۲۵۴
- [۵]. بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۲۸۹
- [۶]. امام خمینی (ره)
- [۷]. سوره طه، آیات شریفه ۲ و ۱

تربیت در محیط خانوادگی

* در باب تربیت - چه فرد و چه جامعه - باید از ظاهر شروع بشود. نقطه شروع از آنجاست. مؤدب شدن به آداب انسانی و آداب الهی، از اینجاست. این است که روی باطن اثر میگذارد. وقتی هم که اثر گذاشت دستت را روی هم نگذار! بدان که این زائل میشود. تا سر به سنگ لحد بخورد، باید این آداب ظاهری در جامعه حفظ بشود و الا جامعه رو به فساد خواهد رفت.

* نمیگوییم کار فرهنگی نه! کار فرهنگی باید باشد ولی درجای خودش. و اینکه کار فرهنگی موجب نمیشود که ما از راه عملی بی‌نیاز بشویم.



تربیت در محیط خانوادگی: ۱۴

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ؛ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ لَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ.

رَوَى عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله و سلم): «إِنَّ الْغَيْرَةَ مِنَ الْإِيمَانِ [۱]» همانا غیرت از آثار ایمان است.

مروری بر مباحث جلسه گذشته

بحث ما راجع به تربیت به معنای روش رفتاری و گفتاری دادن به غیر بود. درباره‌ی روش دادن گفتیم محیط‌هایی که انسان در آنها ساخته میشود و روش میگیرد، ابتدا محیط خانوادگی است. لذا بحث را در این محیط مطرح کردیم و گفتیم فرزند از پدر و مادر - هم در بعد دیداری، شنیداری، گفتاری و کرداری - روش می‌گیرد و بالاخره جلسه گذشته بحث ما به اینجا رسید که تربیت از ظاهر شروع میشود و بعد به باطن رخنه میکند.

اولین عامل موثر در تربیت، رابطه شخصی است

چند مطلب را می‌خواهم در باب تربیت و عواملی که در آن مداخلت دارند عرض بکنم که قبلاً هم به آنها اشاره شده بود، ولی من الآن می‌خواهم یک مقدار بیشتر توضیح بدهم. اولین عامل که در تربیت مؤثر است، عامل رابطه شخص با شخص است. اینکه محیط خانوادگی را مطرح کردم، به دلیل این بود که در این محیط رابطه اشخاص تنگاتنگ است؛ محدود به گاهی اوقات نیست. شبانه‌روزی است و تقریباً در همه حالات است. این رابطه است که هم به انسان روش میدهد و هم باعث میشود که طرف مقابل روش بگیرد. رابطه‌ی تنگاتنگ میان اشخاص این اقتضا را دارد. به خصوص که فرزند هم سریع میگیرد و هم عمیق.

رابطه تنگاتنگ مخصوص خانواده نیست

لذا اگر ما بحث را دائرمدار رابطه تنگاتنگ خصوص رابطه پدر و مادر با فرزند قرار بدهیم و آن را فقط متمرکز در این کنیم، درست نیست. این رابطه تنگاتنگ، هرچند که معمولاً در روابط خانوادگی هست، اما گاهی اوقات دایره‌اش یک مقدار وسیعتر میشود. مسئله به طور غالب، خویشاوندی است - نزدیکان مثل خواهر، برادر و ... - ولی ممکن است نسبت به کسانی که از نظر نسب با انسان رابطه‌ای ندارند نیز مطرح باشد. یعنی این نوع رابطه‌ی مؤثر در تربیت، درباره تمام کسانی است که انسان در زندگی با آنها آمیخته باشد و یک نوع آمیختگی داشته باشد. اینها هم از نظر تربیت، همین حکم را دارند.

لذا گفتیم اصلاً انبیاء بعثتشان برای روش دادن و آموختن روش اخلاقی به بشر بوده است؛ چه در بعد انسانی و چه در بعد الهی‌شان. پیغمبر اکرم وقتی به رسالت مبعوث شد فرمود: «بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ [۲]» من برای تمام کردن مکارم اخلاق مبعوث شدم.

انسان اول نسبت به نزدیکان مسئولیت تربیتی دارد

خداوند خطاب به پیغمبر میگوید: «وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ [۳]» و اقوام نزدیکت را انداز بده! اول خویشاوندانت را انداز بده. البته خویشاوندان نزدیک، آنها مقدم‌اند. ماده عشیره از نظر لغت «عشرت» است، معاشرت از عشرت است. یعنی معاشرت نوعی ارتباط زیاد و آمیختگی با یکدیگر است. لذا عشیره که گفته می‌شود، از همین باب است و مسئله خانواده را مطرح میفرماید. لغت عشیره را هم که به کار میگیرد، معنایش آن است که از نظر خانوادگی آنهایی را که با تو رابطه تنگاتنگ دارند را انداز بده! حتی قید اقربین را هم میگذارد، که اشاره به نزدیکان دارد.

دایره تربیتی مومن: خانواده، نزدیکان و همسایه‌ها

لذا در باب تربیت آنچه را که میتوان به عنوان عامل ابتدایی معرفی کرد، مسئله رابطه تنگاتنگ است که این عامل موجب میشود که شخص به دیگری روش بدهد و شخص دیگر از او روش بگیرد. در یک روایتی از امام صادق (علیه السلام) دارد که حضرت فرمودند: «لَا يَزَالُ الْمُؤْمِنُ يُورِثُ أَهْلَ بَيْتِهِ الْعِلْمَ وَ الْأَدَبَ الصَّالِحَ حَتَّى يُدْخِلَهُمُ الْجَنَّةَ [جَمِيعًا] [۴]»

مؤمن همیشه اینگونه است که برای خانواده و اهل بیتش، علم و ادب صالح و شایسته، به میراث میگذارد تا اینکه آنها را به بهشت میرسد. [۵] «حَتَّى لَا يَفْقِدَ فِيهَا مِنْهُمْ صَغِيرًا وَ لَا كَبِيرًا وَ لَا خَادِمًا وَ لَا جَارًا» به طوری که وقتی در بهشت رفت، هیچ کدام از اینها را مفقود نمی‌بیند. همه آنها را تربیتشان کرده است، هستند؛ کوچکشان هست، بزرگشان هست. بعد میگوید «وَ لَا خَادِمًا» این را اضافه میگوید، حتی خدمتکاری را که رابطه تنگاتنگ و روزانه با او داشت و در متن زندگی او بود نیز همراه او هست. «وَ لَا جَارًا» حتی همسایه‌های او هم، بواسطه تربیت او و ارثی که برای آنها گذاشته است، در بهشت هستند.

همسایگی در گذشته با روابط نزدیک همراه بود

تربیت در محیط خانوادگی

* مؤمن همیشه اینگونه است که برای خانواده و اهل بیتش، علم و ادب صالح و شایسته، به میراث میگذارد تا اینکه آنها را به بهشت می‌برد.



تربیت در محیط خانوادگی

من حالا یک نکته‌های را اینجا به آن اشاره کنم. سابق بر این، مسئله همسایگی، یک مسئله مهمی بوده است. چون رابطها خیلی تنگاتنگ بود. ما هم در اسلام بسیار نسبت به همسایه سفارش داریم. مثل الآن نبود که همسایه همسایه‌هاش را نمیشناسد که اصلاً کیست! ما عجب مسلمانی هستیم! در آن موقع این روایتها صادر شده است. در آن موقع، همسایگی معنا داشته؛ از نظر بعد معنوی، اخلاقی، انسانی. فکر نکنید، این حرف‌ها تعبد است. انسانیت اقتضا دارد که رابطه‌ها اینگونه باشد. یک رابطه تنگاتنگ میان همسایه‌ها بوده است. هر روز اینها با هم برخورد داشتند؛ برخورد روزانه. بعد رفت و آمد داشتند و ... اینها همه گویای این مسئله است که این رابطه تنگاتنگ، نقش سازندگی دارد.

قبلاً هم گفتیم: غالباً این رابطه در خانواده هست! تعبیر به غالب میکردم که در رابطه میان پدر و مادر با فرزند، آنچه که در روش دادن و روش گرفتن، نقش دارد، مسئله رابطه تنگاتنگ است که هم نقش سازندگی دارد، هم تخریبی و غالباً در خانواده هست.

گناهکاران، خود، خانواده، دوستان و همسایگان خود را به جهنم می‌برند.

بقیه روایت را میخوانم «وَلَا يَزَالُ الْعَبْدُ الْقَاصِي يُورِثُ أَهْلَ بَيْتِهِ الْأَدَبَ السَّيِّئَ [۶]»

بنده گناهکار همیشه روش زشت، به میراث میگذارد. در قسمت اول روایت «مؤمن» آمده بود، اینجا در مقابل می‌فرماید: «عاصی». یعنی آن کسی که مهار شرع سرش نمیشود و افسار گسیخته است. من همه اینها را قبلاً معنا کردم، دوباره توضیح نمیدهم. «حَتَّى يَدْخُلَهُمُ النَّارَ جَمِيعًا» اینقدر این روش بد میدهد و آنها هم یاد میگیرند، که همه آنها را به جهنم میبرد. «حَتَّى لَا يَفْقَدَ فِيهَا مِنْهُمْ صَغِيرًا وَلَا كَبِيرًا وَلَا خَادِمًا وَلَا جَارًا» تا آنجا که هیچ یک از خانواده و عیال و همسایگانش را مفقود نمی‌یابد. آنقدر روی خانواده‌اش، خدمتکارش و همسایه‌هاش اثر سوء و زشت میگذارد که همشان وارد جهنم میشوند. در تربیت آنچه که هسته مرکزی است، رابطه تنگاتنگ است.

در تربیت نسبت خانوادگی موضوعیت ندارد

لذا ما آمدیم گفتیم اولین محیط، محیط خانوادگی است. اما چون آنکه نقش اساسی دارد مسئله رابطه است و نسب مدخلیت ندارد، باید دانست که این بحث در محیطهای بعدی - آموزشی، شغلی، رفاقتی - هم همین عواملی را که میگویم محوریت پیدا میکند.

عامل دوم در تربیت: محبت

عامل دوم، عامل محبت است. اصلاً بحث ما پیرامون غیرت بود که از محبت ناشی میشود، و از اینجا شروع کردیم که رابطه پدر و مادر با فرزند، رابطه تنگاتنگ همراه با چاشنی محبت است؛ آنهم محبت قوی. کمی جلوتر برویم. سوال اساسی اینجاست که خود این محبت - که از شئون قلب و دل است - با چه چیزی حاصل میشود؟ با احسان. لذا ما در بحث تربیت یک عامل را به عنوان عامل احسان مطرح میکنیم که در باب روش گرفتن نقش اساسی دارد. در پذیرش روش‌ها نقش دارد. یعنی اگر مربی به مربایش احسان بکند، پذیرش او قوی میشود.

احسان جلب محبت میکند

لذا یکی از مسائلی که در باب تربیت مطرح است - حتی نسبت به رابطه پدر و مادر و فرزند هم همین است - آن چیزی که جلب محبت میکند و نقش سازنده دارد، احسان است. یعنی عامل احسان از عواملی است که در باب تربیت نقش اساسی دارد. چون قلوب را جذب میکند. ما روایات متعددهای هم در این باب داریم که من به بعضی از آنها اشاره میکنم. این روایت از پیغمبر اکرم است که حضرت فرمودند: «جُبِلَتِ الْقُلُوبُ عَلَى حُبِّ مَنْ أَحْسَنَ إِلَيْهَا [۷]» دلها بر حب کسی که به او محبت بکند، آمیخته است.

علی (علیه السلام) که تعبیرات زیادی دارند «بِالْإِحْسَانِ تَمْلِكُ الْقُلُوبُ [۸]» با نیکی دلها بدست می‌آیند.

«كَمْ مِنْ إِنْسَانٍ اسْتَعْبَدَهُ إِحْسَانٌ [۹]» چه بسیارند انسانهایی که بنده‌ی نیکی شده‌اند.

«سَبَبُ الْمَحَبَّةِ الْإِحْسَانُ [۱۰]» سبب محبت نیکوکاری است.

اصلاً یک جایی دارد به اینکه میفرماید: «الْإِحْسَانُ مَحَبَّةٌ [۱۱]» احسان همان محبت است.

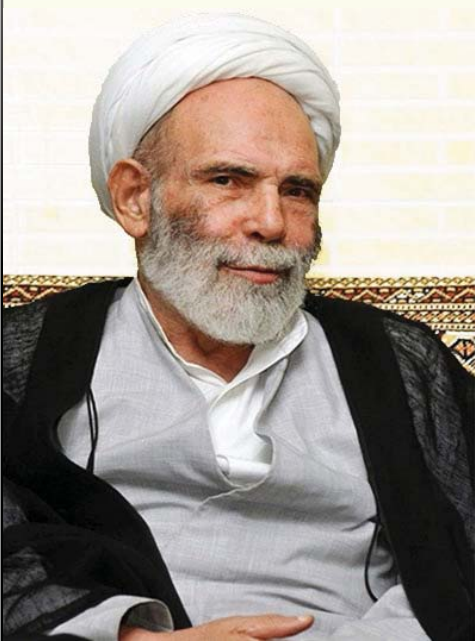
در اینجا حضرت هوهویت (این همانی) درست میکند. مسئله این است که عامل «رابطه تنگاتنگ» و «احسانی» هستند که در باب روش دادن و روش گرفتن - که اسم آن را ما تربیت گذاشتیم - نقش اساسی دارند.

عامل سوم: پذیرش برتری مربی

عواملی دیگری هم داریم که چون الآن بحث درباره آنها نیست، فقط یک اشاره‌ای میکنم و رد میشوم. این را باید در محیط دوم - یعنی محیط آموزشی - مطرح کرد و مسئله تربیت آنجا خیلی هم اساسی مطرح است. در محیط آموزشی آنچه لازم تربیت است، پذیرش تفوق غیر از نظر درونی است. این یعنی اینکه مربا بپذیرد که مربایش از او بهتر میفهمد. حالا در روابط گوناگون مطرح است؛ جنبه علمی - تجربی و ... وقتی معلم به شاگرد مطلبی را میگوید، یا وقتی شاگرد هیکل معلمش میبیند که چطور حرف میزند و ... وقتی از او تاثیر میپذیرد که تفوق و برتری او را پذیرفته باشد و قبول کند که او بالاتر و بهتر از خودش است.

* آنقدر روی خانواده‌اش، خدمتکارش و همسایه‌هاش اثر سوء و زشت میگذارد که همشان وارد جهنم میشوند. در تربیت آنچه که هسته مرکزی است، رابطه تنگاتنگ است.

* وقتی معلم به شاگرد مطلبی را میگوید، یا وقتی شاگرد هیکل معلمش میبیند که چطور حرف میزند و ... وقتی از او تاثیر میپذیرد که تفوق و برتری او را پذیرفته باشد و قبول کند که او بالاتر و بهتر از خودش است.



البته پذیرش مطرح است نه سلطه. یک وقت اشتباه نکنید! این دو، دو مورد جدای از هم است. یک سلطه بر ابدان داریم و یک سلطه بر قلوب. من دومی را دارم میگویم که از عواملی است که در تربیت نقش اساسی پیدا میکند. این خودش یک بحثی است، من گفتم چون اینجا جای بحث نبود فقط اشاره کردم. در محیط آموزشی مربی مافوق است و مربا هم این را پذیرفته است. تربیت هم ناخودآگاه صورت میگیرد و شاگرد روش معلمش را یاد میگیرد. لذا من در باب تربیت گفتم که از عناوین قصیده نیست. البته جهات دیگر هم هست ولی من سه عامل تقریباً اساسی را عرض کردم.

سقف سنی برای تربیت وجود دارد؟

اینجا یک مطلب مطرح است که من آن را تحت یک سؤال مطرح میکنم. آیا تربیت ابوبن (پدر و مادر) نسبت به فرزند از نظر سنی سقف دارد یا ندارد؟ من مقدماً یک مطلبی را عرض کنم بعد میروم سراغ روایات. ما این را در باب تربیت گفتیم که انسان از نظر روحی دارای ابعاد مختلفی است؛ حیوانی، انسانی و الهی. گفتیم بُعد حیوانی - شهوت، غضب و وهم - خودش فعلیت دارد و روبه تکامل هم میرود. هیچ احتیاجی به این ندارد که انسان بخواهد ساخته و پرداخته اش بکند. خواه ناخواه هست. وقتی گرسنه ها می شود، غذا را میخوری. ما در باب تربیت داشتیم که در تربیت این بعد حیوانی باید یک لجام عقل و شرع به او بزنی و محدودش کنی. چون خواسته های او نامحدود است و سقف ندارد. این را باید محدودش بکنی که در منطقه عقل عملی و بعد معنوی کار بکند. لذا گفتیم باید به دهان این حیوان، مهار عقل و شرع بزنی، تا آن دو بعد - انسانی و الهی - که جنبه استعدادی داشت، شکوفا بشود و به فعلیت برسد.

بیست و یک سالگی، سن کمال قوای نفسانی است.

بحث این است که انسان از نظر روند رشد در این نشئه که پیش می آید و جلو میرود، به طور غالب از نظر سنی وقتی به حدود بیست-بیست و یک سال که میرسد، از نظر قوای حیوانی دیگر کامل شده است. کامل کامل است و هیچ کم و کسری ندارد؛ چه شهوت او، چه غضبش و چه وهم او. در این سنین، فوران شهوت و فوران غضب است. میگویند: جوان ماجراجوست. این برای غضب او است.

باید انسانیت و الهیت، همراه با قوای حیوانی رشد کند

این را اول من گفتم، چون مسئله تربیت در ارتباط با همین بعد حیوانی است که پایاپای آن باید دو بعد دیگر را پیش ببریم. بدون اینکه کسی به ما بگوید خود ما به اینجا میرسیم که ما باید گام به گام با این بُعد حیوانی پیش باییم. چون وقتی که به این مرز میرسد، از نظر حیوانی، خوب جا میافتد و باید آن دو مورد دیگر را هم خوب جا بیندازیم. یعنی بعد انسانی و الهی را که جنبه استعدادی داشت، این را هم باید به فعلیت برسانیم. باید وقتی به این سنی رسید که از نظر قوای حیوانی، شهوت و غضبش، کاملاً به فعلیت رسیده است، از این طرف انسانیت او هم باید دوشادوش آن کامل بشود. افسارگسیخته نباشد. از نظر بعد معنوی هم همینطور است.

باید تا پیش از بیست و یک سالگی اساس انسانیت و معنویت در فرد شکل بگیرد.

لذا اگر ما این تعبیر را بکنیم و بگوییم وقتی انسان به این سن رسید، همانگونه که اسکلت حیوانی دارد، باید یک اسکلت انسانی پیدا کند. باید یک اسکلت انسانی و معنوی الهی هم داشته باشد. چون همه اینها در رابطه با یکدیگر بودند و از یکدیگر بیگانه نبودند.

سنین خردسالی، زمان بازی است

اصلاً تربیت و روش دادن ها و روش گرفتن ها، برای این بود که یک نفر، انسان بشود. یعنی عقل عملی او به فعلیت برسد. این همان تعبیری است که میگویم باید اسکلت انسانی اش درست بشود و شاکله پیدا کند. باید در درون خودش و در بعد معنوی اش هم همین طور، شکل پیدا کند.

حالا من دو روایت بخوانم. روایت از امام صادق (علیه السلام) «دَعِ ابْنَكَ يَلْعَبُ سَبْعَ سِنِينَ [۱۲]» بچها را رهاش کن تا هفت سالگی، بازی کند. ما هم همینطور هستیم که از هفت سال به بعد او را به مدرسه میبریم. یعنی این مقتضای سنی اوست که در آیه هم دارد «اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهُوَ وَ زِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ [۱۳]» همانا زندگی دنیا فقط بازی و سرگرمی و زینت و فخر فروشی و ... است.

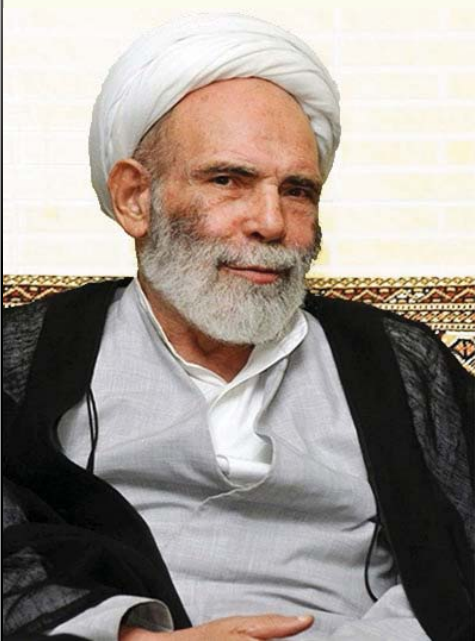
آیه شریفه هم اول از لعب شروع میکند که ظاهراً همین است. این مسائل وجودی است و تمام معارف ما هم سو با آنهاست. چرا؟ چون دستورات خالق ماست. آن که سازنده من است، خودش خوب بلد بوده است که راه را به من نشان دهد.

هفت سال دوم، زمان تربیت و یادگیری است

«وَ يُؤَدَّبُ سَبْعاً» از آن سن به بعد، دیگر قوه تمیز پیدا میکند. یادش بده! به او روش بده! تا اینجا او از نظر دیداری، شنیداری و رفتاری از شما یاد میگیرد و هیچ احتیاجی نیست که تو بخواهی او را ادب کنی. یادگیری اش خواه ناخواه و خودکار است. میگوید از هفت سال به بالا آرام آرام قوه تمیز او به کار میافتد و میتوانی به او

تربیت در محیط خانوادگی

* از هفت سال به بالا آرام آرام قوه تمیز او به کار میافتد و میتوانی به او بفهمانی. «وَ يُؤَدَّبُ سَبْعاً» تا به چهارده سال برسد، میتوانی به او بگویی: - باباجان - این کار به این دلیل درست است! پسر من این کار غلط است! دخترم ...! امثال این حرفها.



بفهمانی. «وَيُؤَدَّبُ سَبْعًا» تا به چهارده سال برسد، میتوانی به او بگویی: - باباجان - این کار به این دلیل درست است! پسر من این کار غلط است! دختر من!... امثال این حرفها.

هفت سال سوم، باید او را زیر سایه خود بگیری

«وَالزَّمَهُ نَفْسَكَ سَبْعَ سِنِينَ» نگذارید تنها جایی برود! زیر سایه خودت نگاهش دار! رهایش کنی هر جا برود نمیتوانی جلوی رانگیری!!! بعد دارد «فَإِنْ أَفْلَحَ وَإِلَّا فَاِنَّهُ مَنْ لَا خَيْرَ فِيهِ» بیست و یک سال که رسید اگر تربیت شده باشد، که هیچ وگرنه درست نمیشود.

بعد از بیست و یک سالگی هم احتمال خطر هست ولی کمتر

بعضیها از من سؤال میکنند که این بحثهایی که راجع به بچه میکنی، تا چند سالگی است؟ برای تا سن بیست و یک سال است. این مسلم است. چون بچه به این مرز سنی که برسد، به طور غالب شهوت، غضب و و همش تکامل پیدا میکند و به حد اعلییشان میرسند. باید بیایی و پایایی آنها، در بعد انسانی و معنوی، اسکلت آن را هم تا آن موقع بسازی. آسیبپذیری او با این کار کمتر میشود. نمیگویم غیر ممکن میشود؛ ولی کمتر میشود. چون به درونش یک اسکلت دادهای. تقریباً محکم کاری را کردی و شاکله وجودی به او دادی.

روایتی دیگر

روایت دوم از امام صادق (صلوات الله علیه) است که: «الْوَلَدُ سَيِّدٌ سَبْعَ سِنِينَ [۱۴]»، بچه، هفت سال، آقا است. از پیغمبر اکرم است، که حضرت فرمود: «أَوْلَادُنَا أَكْبَادُنَا، صُغَرَاؤُهُمْ أَمْرَأَتُنَا [۱۵]» فرزندان ما جگرگوشه‌های ما هستند، کوچکانشان سروران ما هستند. واقعاً هم همینطور است که آنها فرماندهاند؛ البته نه اینکه هر فرمانی بدهند ما باید گوش دهیم؛ ولی نوعاً چون بچه در این سن و سال هنوز تکامل پیدا نکرده که عقل عملی‌اش شکوفا شده باشد او فرمانده است.

«وَعَبْدٌ سَبْعَ سِنِينَ»، در هفت سال اول آقا است. از هفت تا چهارده، زیر پوشش توست و محکوم به حکم‌های توست. با توجه به روایت قبل که در اینبار فرمود «يُؤَدَّبُ» میفهمیم که آنجاست که میتوانی، به او امر و نهی کنی و او را تربیت کنی. دقت کنید چقدر زیباست. من این دو روایت را کنار هم گذاشتم.

اگر تا بیست و یک سالگی فرزند متخلق شد، کار تمام است و الا...

«وَوَزِيرٌ سَبْعَ سِنِينَ» در هفت سال سوم - از چهارده تا بیست و یک سالگی - بازوی تو میشود، به تو، کمک میکند و همراه تو است. وزیر همیشه همراه است. بعد دارد «فَإِنْ رَضِيتَ خَلَاتِقَهُ لِإِخْدَى وَ عِشْرِينَ [۱۶]» تا اینکه تا بیست و یک سالگی از خلق و خواهش راضی شوی.

خلاتق، یعنی خلق و روش و چیزهای درونی او. که بیست و یک سال، زمان کامل شدن قوای اوست. مسئله این است، و همه هم ریشه‌اش، ریشه‌های دقیق علمی-خلقتی دارد. میگوی سقف آن تا چه موقع است؟ تا بیست و یک سال است. چون در آن موقع تمام قوای او به تکامل میرسد. تفاوت اینجاست که قوای حیوانی خودش به تکامل میرسد، و بعد انسانی و الهی را تو باید به تکامل برسانی.

باید والدین مسائل انسانی و الهی را در فرزند شکوفا کنند.

شهوت خودش میرسد. غضب خودش تکامل پیدا میکند. اما مسائل انسانی‌اش را تو باید آبیاری کنی. مسائل الهی، معنوی‌اش را تو وظیفه داری که به فعلیت برسانی. این وظیفه توست که اینها را که خودش تکامل پیدا کرده، گام به گام بیایی تا به این سن و مهارش کنی. اینجاست که آدم وقتی دید ساخته شده و اسکلش ساخته شده است، تا حدودی احساس ایمنی میکند. روکاری‌هایش اشکال ندارد، محکم کاری را تو کرده باش. عمده این است.

آفت جوانی، جو زدگی است

آفات آن - خصوصاً این سنی را که اینجا در روایت مطرح میفرمایند و من راجع به بعد غضبش مطرح کردم - این است که او ماجراجوست. حواست را جمع کن! چه در بعد خشم او و چه شهوت او که یک وقت فریب نخورد. مراقبت باید باشد. نه اینکه دیگر حالا رهایش کنی و بروی! باز هم مراقبت میخواهد.

جوان سرشار از احساسات است

چون من در جلسات قبل مسئله جو را گفتم که جو حاکم و شعارها ممکن است احساسات او را تحت تاثیر قرار دهد. بچه اینگونه است که احساساتی است. لذا ایمنی کامل ندارد. یک وقت اشتباه نکنید که تمام شده است و دست را روی هم بگذارید! خیر! جوهای کاذب هم فراوان است. کسانی که مثلاً اهداف شیطانی دارند، با امکاناتی که در دست داشتند، او را فریب ندهند. این جوان به طور طبیعی که نمیفهمد که این جو ساختگی است. عوامل پشت پرده را که نمیفهمد. متوجه نمیشود که جو را ساخته‌اند. یک وقت میبینی که این هم رفت بین آنها.

باید به جوان یاد داد که جو زده نشود

تربیت در محیط خانوادگی

* بیست و یک سال که رسید اگر تربیت شده باشد، که هیچ وگرنه درست نمیشود.

* جوهای کاذب هم فراوان است. کسانی که مثلاً اهداف شیطانی دارند، با امکاناتی که در دست داشتند، او را فریب ندهند. این جوان به طور طبیعی که نمیفهمد که این جو ساختگی است. عوامل پشت پرده را که نمیفهمد. متوجه نمیشود که جو را ساخته‌اند. یک وقت میبینی که این هم رفت بین آنها.

